

از یک نظر شکاک باشد؛ هرگاه نظرش خواسته شود شاید بگوید: «این تبصره همه اش بسیار خوب است، ولی متیقن نیستم که ناقد آنچه را اثر احترامی کند بخواند و چیزهایی از خود بر آن نیفزاید. آیا ناقد یقین دارد که نویسنده میخواست است همه این مفاهیم را بیان کند؟» در اینجا دو مسأله جدی گانه مضمراست.

مسأله نخست این است که آیا نقاد «چیزها را از خود اثر استخراج میکند» یا خیر؟ از برای این پرسش پاسخی عمومی و کلی نتوان یافت؛ گاهی پاسخ مثبت است و گاهی منفی. آزمایش این امر باید بدان گونه باشد که ببینیم آیا تبصره وی واقعاً توسط خود متن تأیید میگردد یا خیر؟ انتقاد مصئون نتواند بود. باید نقاد صحت ادعای خود را در محضر خوانندگان کنجکاو، روشنفکر و باتجربه به اثبات برساند. البته، «امکان دارد» که نقاد چیزها را از خود اثر استخراج کند. هرگاه بحث وی ناقص باشد، یا توسط متن تأیید نشود - کوتاه سخن؛ هرگاه ادعای خود را ثابت نسازد در آن صورت در شکاکیت خویش حق به جانب خواهد بود. ولی صرف باین جهت که نقاد بچنان مشاهداتی میپردازد که قبلاً بر ما پوشیده میبوده است، نباید بالضرورة از آن چنین نتیجه بگیریم که تبصره های وی نامربوط است. خوانندگان زلاحظت فکر، تجربه ادبی و شعور با هم تفاوت های فاحش میداشته باشند. شاید آنچه که در نزد خواننده ای مشهود بنماید در نزد دیگر محجوب و دور از چشم رس او باشد. بدون ریب و وظیفه نقد همان است که چیزهایی را به ما نشان دهد که قبلاً ندیده باشیم. دومین مسأله مربوط به تبصره خواننده شکاک به تمایل نویسنده را جمع میگردد. آیا نویسنده، بهنگام نگارش، تمام آنچه را که نقاد گوید در اثر وی موجود است، در ذهن خود داشته بوده است؟ آیا واقعاً میخواست است آن چیزها را در اثر خود بگنجانند؟ حقیقت امر اینست که المعنی فی بطن الشاعر. در غالب آثار ادبی ما فقط نمیدانیم که نویسنده علاوه بر آنچه که در اثر خویش بیان کرده است چه چیزی در ذهن خود داشته است. نویسندگان در باره آثار خویش به اقامه

نویسندگان موضوعات میان تهی به خاطر غنا و زیبایی بیان تحسین شده اند.

بهترین آثار ادبی همانهایی هستند که نه تنها شکل آنها با موضوع شان به شایسته ترین و وضعی تناسب و هم آهنگی بدارد، بلکه شکل درتشکل موضوع نیز کمک بکند. و همین امر سبب بهتری اثر میگردد. خوانندگان، غالباً، صرف به کنجکاوی در موضوع اثر قانع میباشند. در حالیکه به شناختن اینکه با موضوع یا مطلب چگونه معامله شده است، و در صورت امکان به تشخیص اینکه این تعامل، یا شکل، از چه حیث و بکدام پیمانان با موضوع مناسبت دارد نیز احتیاج میداریم. به حیث مثال، راجع به موضوع «اوتیلو» (Othello) اثر «شکسپیر» میتوانیم گفت تسلسلی از اعمال است که از حسادتهای زناشویی پرده بر میدارد؛ و در باره شکل یا ساختمان این نمایشنامه حکمهایی میتوانیم کرد: پرده توصیفی نخستین (به ذات خود نمایشنامه کوچکی) حیثیت یک پیشگفتار (prologue) را دارد و موضوع طرح فرعی در پرده های متعاقب هم میزان سرعت عمل را شدت میبخشد و هم حشویات را از عمل اساسی به دور میراند. اینگونه مشاهدات در باره ساختمان به خوبی وارد و مناسب است؛ ولی به بهترین وجهی هنگامی مناسب و وارد میتواند بود که گفته شود این همه مشخصات مربوط به ساختمان علی الخصوص به موضوع نمایشنامه هم آهنگی و مناسبت میدارد. پیشرفت بسوی نتیجه این نمایشنامه حسادت باید مداوم و سریع باشد. خلاص کلام، شکل این نمایشنامه با موضوع آن بوجه قابل ستایشی متناسب است.

انتقاد ادبی از این قبیل بسیار شرح و غالباً پیچیده میباشد. ممکن است نقاد مشخصات زیادی را در یک اثر بیابد و به خصوصیات گوناگون؛ کیفیات و روابطی؛ که بر خواننده عادی هرگز معلوم نگردد، تماس بگیرد. هرگاه شخصی به چنین انتقادی، نشر شده باشد یا درد اخل صنف، برخورد کند، شاید احساس نماید که در باره اثر موضوع بحث تبصره ایست که چیزهای مستتر و پنهان را روشن و آشکار میسازد. ممکن است

# امپراتوری روم از زمان

## کانستنتاین تا دوره جستینین

### کانستنتاین و مسیحیت

ترجمه‌ای از محمد زهرا

همان بحر انهای فرهنگی و مذهبی که در سده چهارم گریبانگیر امپراتوری روم گردیده بود، یکی از مهمترین واقعات تاریخ جهانی بشمار است.

فرهنگ صنم پرستی با مسیحیت در تصادم می‌آید و کانستنتاین در آغاز سده چهارم از آیین مسیح طرفداری می‌کند و تیودوسیوس کبیر در اواخر سده چهارم، مسیحیت را آیین بارز و نیرومندی اعلان می‌نماید. در مرحله نخست چنان فکر میشد که این دو نقطه نظر، الحاد و مسیحیت هیچ نقطه مشترکی با هم پیدا نخواهد کرد و اساسی را که بر آن باهم زیست باهمی نماید، سراغ نخواهند داد. لیکن مسیحیت و الحاد هلنیستیک بتدریج باهم مزج گردیده و فرهنگ مسیحی شرقی یونانی را که بعد بصورت فرهنگ بیزانس عطف توجه میکند، بوجود می‌آورد. مرکز این فرهنگ همان پایتخت جدید امپراتوری روم، قسطنطنیه، میباشد.

مردیکه باعث بوجود آوردن آنهمه تحولات بارز گردید، کانستنتاین بود. و در

تیوریها می پردازند؛ ولی درباره تمایل و هدفی که در آثار مشخصی میدارند کمتر سخن میگویند. آنها به خوبی احساس میکنند که اثر خودشان را جمع به خود سخن میگویند، و اگر میخواهند آنچه را گفته اند، دیگرگونه بگویند، همچنان میگردند. هرگاه تبصره های نویسندگان را درباره آثارشان، به شکل یادداشتها، نامه ها، پیشگفتارها، و امثال آنها در دست بداریم. باید از آنها استفاده کنیم. غالباً چنین تبصره ها بر روش تخلیق نویسندگان روشنی میاندازد؛ یا از برای تعبیر نوشته های شان کلید هائی بدسترس میگذارد. معهذنا، در نهایت، نباید در پی آن باشیم که نویسنده چه میخواسته است انجام دهد؛ بلکه باید این حقیقت را جستجو کنیم که چه چیزی را انجام داده است. امکان دارد که نویسنده چیزی را انجام داده باشد که نمیخواسته انجام دهد. این نکته را دو تن از نقادان معروف (Melville) و (Thomas Wolf) هر دو تأیید کرده اند. نمونه بارز و مأنوس آن شاگردیست که را جمع به مقاله ای که در امتحان نوشته باشد با استاد خویش سخن گوید. « چیزی که من میخواستم... بود، » استاد در پاسخ بگوید، « بلی، اما آنچه را که نوشته اید با آنچه که میخواستید بنویسید فرق دارد. » انتقاد و تخلیق، هر چند با هم ربط دارند، عملیه های متفاوت هستند. نقاد متوجه چیزی است که بر صفحه کاغذ نوشته شده است، بهمان صورتی که ثبت شده باشد. به همین علت است، که اگر به هنگام انتقاد بر اثری، به زعم خود هدف نویسنده را، قبل از بازگفتن اینکه چگونه اجزای اثر او برای وصول به آن هدف ممد واقع میشوند، نشان دهیم، دچار اشتباه میشویم. به جای تعقیب این روش، که منکی است بر آنچه که بنام « خیال پلود درباره هدف » (intentional falacy) یاد شده است، بهتر بود که درباره اثر صرف چنان که هست سخن گوئیم. و در باره هدف نویسنده به هیچگونه فرض و قیاسی دست نیازیم.

( ختم )

کانستنتاین در شهر «نیاسوس» (Naissus) (این روز بنام «نیش» Nish معروف است) با بر صبه وجود گذاشت. از طرف پدر خود کانستنتاین بخانواده «الیرین» (Illyrian) تعلق دارد. پدرش کانستنتیوس کلوروس (Constantius Chlorus) نام داشت. مادرش هلینا مسیحی بود که بعد از سنت هلینا شد. سنت هلینا قرار عیضه به فلسطین سفر کرد و در آنجا صلیب واقعی را که حضرت مسیح بروی آن زده شده بود، بدست آورد. در سال (۳۰۵)، بعد از آنکه «دایو کلیتین» و «مزیمین» از تبت امپراطوری استعفا دادند و از حیات رسمی باز نشستند، گلیریوس (Glerius) او گوستوس رهسپار شرق گردید و کانستنتیوس، پدر کانستنتاین، در غرب لقب او گوستوس را اختیار کرد. یکسال بعد کانستنتیوس در برطانیه پدر و دجهان گفت و پسرش کانستنتاین بنام کانستنتاین او گوستوس بر مسند فرمانروایی پدر نشست. در این آوان، در روم شورش و بغاوت شروع شد. مردمان باغی و قوای نظامی گلیریوس را رد نمودند و عوض وی مرنتیوس (Marentius) را امپراطور اعلان نمودند. مرنتیوس پسر مزیمین که دوره امپراطوری خود را سپری کرده بود، بوده است. مزیمین معمرو بازنشسته برای بار دوم با پسر خویش ملحق گردیده و لقب امپراطوری را پذیرفت. بدنبال این حادثه جدید، آتش جنگهای داخلی شعله ور گردیده و هم در همین فرصت مزیمین و گلیریوس در گذشتند. درین آوان بود که کانستنتاین بایکی از او گوستی، لسینیوس اتحادیه ایراراه انداخته و علیه مرنتیوس در نزدیکی روم در سال (۳۱۲) داخل پیکار گردید و در نتیجه اخیرالذکر را شکست داد. مرنتیوس در حالیکه فرار میکرد و داشت از تپیر (Tiper) شنا نموده بگذرد، غرق شد. دو امپراطور فاتح، کانستنتاین و لسینیوس، در میلان ملاقات نموده و در آنجا اعلامیه معروف میلان را دست اشاعت سپرده آمدند. در هر صورت، روابط دوستانه مؤدت آمیز برای مدت مدیدی بین آنها و امپراطوری دوام نکرد. آتش خصومت و عداوت بین آنها و امپراطور فاتح در گرفت و در نتیجه

دوران سلطه و فرمانروائی او بود که مسیحیت برای با راول بحیث آیین رسمی در کارزار گاه حیات قد علم کرد. و از همین لحظه بود که امپراطوری کهن که الحاد در آن فرمانروائی میکرد، جایش را برای مسیحیت خالی کرد.

گسترش و تأسیس شدن مسیحیت در ملل و دول در وقت وزمانی صورت میگیرد که ملل مزبور در مرحله اول تاریخی بوده و گذشته و ماضی نتوانسته بود سنن و رسوم و عادات را در نهاد آنها طوریکه شاید و باید غرس نماید. اگر در چنین بکث فرصت تحول صورت میپذیرد، نمیتواند باعث بوجرد آوردن بحران عظیمی در حیات مردم گردد. لیکن این خصلت خاصی نیست که در امپراطوری روم در سده چهارم عطف توجه مینماید، بلکه این خصوصیت در فرهنگ جهان کهن وجود داشته و زمینه را برای اشکال حکومت در همین دوره و عصر آماده ساخته بود. در فرهنگ جهان کهن مفکوره ها و آراء و عقاید زیادی وجود داشت که تمام آنها را مردم هضم نموده بودند. این امپراطوری در حالیکه در سده چهارم بر تمام کنگره ها پرچم مسیحیت را باهتزاز در آورده بود دفعتاً با یک دوره و عصر جدیدی روبرو میگردد که با گذشته آن متناقض می افتد و گاهی اوقات این دوره جدید طوری در برابر امپراطوری مزبور تبارز مینماید که گویا از گذشته خود ابامیورزد و این امر حتماً باعث بوجرد آوردن بحران عظیمی میگردد؛ ظاهراً چنان مینماید که جهان الحاد بهیچ وجه من الرجوه نمیتوانست عطش ملی را مرتفع و احتیاجات مردم را بر آورده سازد؛ ضروریات و احتیاجات جدید بوجرد می آید که مسیحیت تا یک حدی از عهده آن بر آمده میتواندست.

وقتیکه یک لحظه خیلی مهم تاریخی توأم با اسم کدام شخص تاریخی (که آنند و زاده شرایط تاریخی میباشد) بوجرد می آید، طبعاً تمام ادبیاتیکه در باره چنین شخص تاریخی دست بنان داده میشود برای اینست که اهمیت دوره جدید تاریخی را تأیید و تقویت نماید و این امر بذات خود در تمام شئون و زوایای حیات روحی و اجتماعی مردمان آن دوره نفوذ میکند. برای سده چهارم این چنین شخص کاستنتاین بوده است.

همه چیز را برای رسیدن بمقا صد نیوی قربان کرده است. این مؤرخ علاوه نموده میگوید که متبعین و اهل تحقیق عالی الا کثرتی بلیغ بخرج داده اند تا در اعماق وجدان مذهبی کانتنتاین راه یابند و سپس بیاری همین کشف، تحولاتی را که در عقاید مذهبی وی صورت گرفته ترسیم نمایند. تمام این مجاهدتها بجای نکشیده و عقیم مانده است. چرا؟ بعلت اینکه تحقیق در مورد این چنین یک زبانه که هر آن ولحظه عطش حرص و آزوی افزوده میشد. مسأله مذهبی بودن و غیر مذهبی بودن قطعاً موضوع بحث شده نمیتواند و حتماً میتوان گفت که وی بمذاهب هیچ اعتنائی هم نداشت. بعقیده مؤرخ مزبور. اگر کانتنتاین برای مدت مختصری راجع بشعور مذهبی خود تأمل میکرد، مسأله خیلی وخیم میشد.

از آنجاییکه این خرد خراه میدانست که مسیحیت جهانگیر میگردد، لذا خود را در لباس مسیحیت زده و بدان وسیله از آیین مزبور برای خود خراهی خود استفاده میکرد. چون کانتنتاین نیرو عالم شمول مسیحیت را درك کرده بود. لذا میتوانیم ازین نکته بدقوة ادراك و فهم او پی بریم و هم در همین نکته مزیت و شایستگی فکری وی نهفته است. بعلت اینکه سیاستمدار باید قوای اجتماعی را که در حال رشد و نمو میباشد درك کند و در غیر آن صورت با وضع ناهنجاری روبرو میگردد و شرنگ ناکامی را می چشند. با وجود آنهم کانتنتاین به مسیحیون و اهل الحاد حقوق مساوی میدهد بدون اینکه امتیاز مخصوص را برای یکی از آنها قایل شود. اگر ما خراسته باشیم که کانتنتاین را پیرو یک سیستم معین و مشخص بیا بینم بکار پیورده دست خواهیم زد کانتنتاین بهر اقدام و کاری که در راه شهرت وی مفید و سودمند واقع میگردد، دست میزد. مؤرخ فرقی اندک از اثر یوسیبوس (Eusebius) که تحت عنوان «حیات کانتنتاین» نوشته شده، استفاده کرده است بدون اینکه در نظر داشته باشد که آن اثر صحیح نیست؛ و قضاوت این مؤرخ در مورد کانتنتاین هیچ شک و تردیدی را در باره اینکه کانتنتاین یک امپراطور مذهبی نیست، باقی نمیگذارد.

کانستنتاین شاهد پیروزی رادر آغوش کشید لسینیوس (Licinius) در سال (۳۲۴) میلادی کشته شد، و کانستنتاین یگانه فرمانروائی امپراطوری روم گردید.

دو واقعه بسیار مهم که در عصر و دوره فرمانروائی کانستنتاین عطف توجه میکند اینست که در دوره وی مسیحیت را بحیث آیین رسمی اعلان میکند و دیگر اینکه مرکز امپراطوری را از سواحل تیبر به سواحل باسفورس نقل میدهد. برای اینکه موقف مسیحیت رادر عصر کانستنتاین مطالعه و تحقیق کنیم باید دو مسأله را پیش از سایر مسائل مورد غور و مذاقه قرار دهیم: پذیرفتن آیین مسیح از طرف کانستنتاین و اعلامیه معروف میلان.

### پذیرفتن آیین مسیح از طرف کانستنتاین:

مؤرخان و علمای دینی در وهله نخست در علل اینکه کانستنتاین آیین مسیح را پذیرفته، خیره میگردیدند. مؤرخین از خود میپرسند که چرا کانستنتاین مسیحیت را پذیرفت؟ آیا مسیحیت را وی از نگاه سیاست قبول کرده است؟ و یا اینکه از روی نیت پاک و اخلاص، گروید و آن آیین گردیده بود؟ و بالاخره اینکه آیا پذیرفتن آیین مزبور از طرف کانستنتاین معلول بعلت انگیزه های سیاسی و تمایل روحی بسوی آیین مسیح بوده است؟

مشکل عمده اساسی که در راه حل این مسأله وجود دارد و همانا اطلاعات متناقضی میباشد که درمآخذ و منابع دیده می شود. کانستنتاینی را که اسقف «یوسیپیوس» ترسیم میکند با کانستنتاین که بقلم نویسنده ملحد «زوسیپوس» تمثیل شده باهم شباهت ندارد. و از یزوست که تاریخ نویسان فرصت مساعدی را بدست آورده و از آن مسأله پیچیده و مغلق، افکار و نظریات تشکل یافته خود را در این مورد ارائه مینمایند. برای مدت مدیدی افکار تاریخی از قضاوت متردد و مشکوک مؤرخ نامی جرمنی: «جاکوب برنهارد» که در اثر معروف خویش «روزگار کانستنتاین کبیر» نوشته متأثر میباشد. این مؤرخ کانستنتاین را سیاستمدار و نابغه میداند و عقیده دارد که وی



اومتکی باشد آنهم چنان يك دهم مرد میكه در حیات سیاسی و معاملات سیاسی سهم نباشد.

«دوروی» (Duruy) «تاریخ روم و مردمان رومی» عقیده دارد كه كانستنتاین مرد بادیانت و یكتا پرست بوده است و حتی مؤرخ مزبور علاوه نموده میگوید: «كانستنتاین بسیار بیش عقیده داشت كه نصوص اساسی مسیحیت با عقیده یكتا پرستی وی تطابق مینماید، لیكن با وجود آنهم «دوروی» علاوه نموده میگوید؛ كه ملاحظات سیاسی در نظر كانستنتاین بیش از همه چیز اهمیت و ارزش داشت ۰۰۰۰»

در سال (۱۹۱۳) اثری برای یاد و بودا اعلامیه میلان دست اشاعت داده شد كه در آن گفته می شود: كانستنتاین مرد جسوری بود و اتحادیه خود را با کلیسا برای بهبود رژیم شاهی عالم شمول بوجود آورد. و بدین كار با تمام جسارت و قدرت ورزید زیرا این اقدام علیه تمام عنعنات و سنن مدرسه سیاسی و اجتماعی سزار برده است.

«کریبس» (Krebs) معتقد است كه تمام اقدامات كانستنتاین برای مسیحیت در درجه دوم اهمیت دارد. علت اساسی پیروزی مسیحیت در قدرت فوق الطبیعه خود مسیحیت نهفته است. نظریات علمای مختلف در این باره متنوع و مختلف میباشد. پی بتیفرل از اینكه كانستنتاین آیین مسیح را از روی اخلاص و نیت پاك پذیرفتند، دفاع میکند و حتی در همین نزدیکی ها «جی موریس» كه يك دانشمند متبحر در سكه های دوره كانستنتاین میباشد سعی بلیغ بخرج میدهد تا عنصر معجزه آسار ادر سكه های وی خاطر نشان نماید. «بویزیر» میگوید از آنجا بیکه كانستنتاین سیاستمدار زرنگی بود و از آیین مسیح كه پیر و ان آن در اقلیت بودند، دنبال كرد، پس میتوانیم بگوئیم كه وی پیر و آن آیین از روی اخلاص گردیده بود نه از روی كدام حيله سیاسی.

«افلات» عقیده دارد كه كانستنتاین از روی عقیده و ایمان گرویده آیین مسیح گردیده است نه از روی حیل سیاسی. «ای شتین» بر آنست كه كانستنتاین از روی ملاحظات سیاسی خود در پیرو مسیحیت و انمود میگرد؛ این مؤرخ علاوه نموده میگوید كه بزرگترین

يك عالم علوم دینی جرمنی که «ادولف تانیک» نام دارد و اثری تحت عنوان «توسعه مسیحیت در سه قرن اول» نوشته، عقیده دارد که مسیحیت در قرن چهارم گرچه گروهی بزرگ را زیاده در سرتاسر امپراطوری داشت اما بهیچ صورت اکثریت را تشکیل نمیداد. این دانشمند عقیده دارد که در آغاز قرن چهارم مراکز عقیده مسیحیت در آسیای صغیر وجود داشت. این نکته تاریخی واضح است که کانسنتاین مدتی را در دربار «دیو کلیتین» (Diocletian) در «نیکومیدیا» سپری کرده بود. و اینکه کانسنتاین از آسیا متأثر گردیده بود در حرکات سیاسی وی در «گال» دیده میشد و کانسنتاین درک کرده بود که از قدرت و نیروی کلیسا برای قدرت شخصی خود استفاده کرده میتواند. در هر صورت قبل از آنکه کانسنتاین پای در عرصه سیاست بگذارد، مسیحیت در تمام آسیای مرکزی گسترش یافته بود و پرچم صلاحیت و اقتدارش را بر تمام ولایات دیگر نیز باهتزاز آورده بود. پس خدمتی را که کانسنتاین برای جهان مسیحیت نموده اینست که وی نیروی روزافزون مسیحیت را درک کرده بود و بنا بر آن برای تقویت آن فعالیت کرد زیرا مفاد خودش در آن اقدام مضمر و مستتر بوده است.

از گفته های بالا چنان برمی آید که هارنک، کانسنتاین را سیاستمدار زرنگی میدانست. تعداد تقریبی مسیحیون را در آن دوره نمیتوان نشان داد اما بعقیده بهترین علمای معاصر، پیروان الحاد در جامعه و در حلقه های دولتی به نسبت مسیحیون بیشتر بوده است. بعقیده پرونیس «وی بولوتوف» و سایر علمای پیروان آیین مسیح در زمان کانسنتاین يك دهم نفوس را تشکیل میداد و هر حدس و تخمینی که تعداد مسیحیون را بیشتر از يك دهم پیشنهاد نماید، قابل اعتماد نخواهد بود. در حال حاضر باید اعتراف کنیم که مسیحیون در دوران کانسنتاین در اقلیت واقع میشده بودند. اگر این گفته راست باشد، در آن صورت تیوری محض سیاسی راجع بمفکوره کانسنتاین درباره پیروان آیین مسیح باید محلی هیچ گونه ارزش قرار نگیرد.

يك سیاستمدار یکفلم اجازه نمیدهد که پلان های سیاسی وی بر يك دهم رعایای

بر آنست که «مزنتیوس» در بخش امپراطوری خود قهرمان مسیحیت بوده و نمونه و مثال خوبی را برای «کانستنتاین» میگذارد تا از آن دنبال نماید.

اگر این فکر را که «کانستنتاین» به مسیحیت علاقه زیادی داشته، بپذیریم با وجود آنهم روش سیاسی وی تأثیر بس با رزی براندیشه های مذهبی وی داشته و این دو عنصر برای شخصی وی خیلی ها منفید واقع گردیده است.

«کانستنتاین» میدانست که مسیحیت آینده شگرفانی دارد و میتواند عناصر مختلفه ای را که در بین نژاد های متنوع وجود دارد در داخل یک چوکات واحد بگنجاند لذا بتأسی از این مفکوره در پی آن افتاد تا امپراطوری خود را از راه کلیسای واحد ساز و برگ بگانگی و وحدت بخشد.

میگویند وقتی «کانستنتاین» گرویده آیین مسیح گردید که صلیب مشعشع و درخشانی را در آسمان دید. و این دیدار وقتی نصیب وی گردید که وی با «مزنتیوس» داخل مجادله و پیکار بود. در اینصورت دیده می شود که گرویده شدن «کانستنتاین» را از راه معجزه شرح میدهند. و این امر در بین مؤرخین مباحثات و مناقشات زیادی را بوجود آورده است در هر صورت این طور فسانه ها نمیتوانند حاد ثات تاریخی را تأیید و یارد نماید. و نکته اساسی در اینجا است که «کانستنتاین» عنصر توحید امپراطوری خود را تا یک اندازه زیادی بکمک و یاری کلیسای پدیده تکمیل میرساند و از آن بسود روش سیاسی خود کار میگیرد.

### اعلامیه با اصطلاح میلان :

در عصر و زمان «کانستنتاین» به آیین مسیح اجازه داده شد تا جاده انکشاف را بپیماید نخستین اعلامیه که از مسیحیت طرفداری میکرد در سال (۳۱۱) توسط «گلیرویس» دست اشاعت داده شد. در این اعلامیه از آن اوضاع نا هنجاری که حکومت بر مسیحیت تحمیل میکرد و آنها را مجبور می ساخت تا دوباره گرویده الحاد گردند، معذرت میخواهد و نیز در عین زمان اعلان میکند که پیروان آیین مسیح از نگاه قانون حق دارد

اهمیت سیاست مذهبی «کانستنتاین» در آنست که وی کلیسا را در حلقه دولت داخل کرد و این اقدام وی، بعقیده «ایشتین»، از کلیسا و دولت زردشت در پارس متأثر میباشد. «ایچ گریگوری» معتقد است که پله سیاست همیشه بر پله مذهب چربی میکند مخصوصاً که سیاست خارجی موضوع بحث باشد. «ایچ پکینیول» بر آنست که «کانستنتاین» یک مسیحی بود که از شرایط و آداب مساک خویش، هیچ معلومات نداشت.

در هر صورت، پیرو آیین مسیح شدن «کانستنتاین» را که با پیروزی وی بر «مزناتیوس» در سال (۳۱۲) در یک لفافه میگذارند نادرست است بعلم اینکه وی در سالیکه پدید رود جهان میگفت مسیحیت را پذیرفت. در تمام دوره امپراطوری خویش وی بحیث رئیس کالج عمده روحانیون در روم باقی ماند. «کانستنتاین» روز یکشنبه را «روز آفتاب» می نامید. کانستنتاین آفتاب را «آفتاب غلبه ناپذیر» یاد میکرد. و در این دوره وعصر مراد از آن آفتاب «میتراس»؛ خدای پارس، بوده است که در سرتاسر امپراطوری روم چه در شرق و چه در غرب آنرا پرستش میکردند. و در بعض اوقات این آفتاب رقیب بسیار جدی مسیحیت میبود. و این نکته آفتابی و واضح است که «کانستنتاین» از خدای آفتاب طرفداری میکرد و این طرفداری در خاندان وی بارش مانده بود و این آفتاب غلبه ناپذیر وی «زیوس» بوده است و «موریس» عقیده دارد که آیین نظام شمسی ضامن شهرت فوق العاده وی در امپراطوری شده بود. در این اواخر بعضی از مؤرخین مجاهدت وسیعی نموده اند تا فقط «کانستنتاین» را ادامه دهند و به محل اجرا گذارنده سیاست دیگران معرفی نمایند و بر آن تیسوری که «کانستنتاین» را یگانه قهرمان آیین مسیح میدانند، چلیپا کشند. قرار عقیده «گریگوری» «لسینیوس» (Icinius) بیش از «کانستنتاین» سیاست بردباری و تحمل را نسبت به مسیحیان منصفه اجرا گذارده بود. «شونبک» (Schoenebeck). مؤرخ جرمنی، در مقابل این عقیده «گریگوری» سوالیه بزرگی میگذارد و آنرا محل اعتماد نمیداند. آخر الذکر

نتیجه‌ای که از این «اعلامیه» گرفته می‌شود اینست که «کانستنتاین» و «لسینیوس» به پیروان آیین مسیح همان حقوق را واگذار گردیده که برای پیروان سایر مسالک بشمول اهل الحاد قابل گردیده است. اینکه بگویم در عهد کانستنتاین مسیحیت شاهد پیروزی را در آغوش کشیده بود، پیش از وقت خواهد بود. در نظر «کانستنتاین» مسیحیت و الحاد در یک ردیف قرار داشت. و نکته بسیار مهم اینست که کانستنتاین نه تنها وجود مسیحیت را تحمل نمود بلکه مسیحیت را تحت حمایت حکومت قرار داد. و این اقدام بذات خود در تاریخ مسیحیت لحظه خیلی مهم بشمار میرود اعلامیه «نکومیدیا» بهیچ صورت چنان زمینه را برای مؤرخین تهیه نمیکند که گویا در دوره «کانستنتاین» مسیحیت فوق سایر ادیان قرار داده شده بود و دیگر مذاهب را فقط تحمل کرده بردند و همچنان نمیتوان گفت که اعلامیه میلان نه تنها سیاست بردباری را اعلان کرد بلکه آیین مسیح را فوق تمام مسالک دیگر دانست هر زمانیکه مسأله حقوق زیاد و یا حقوق مساوی در مورد مسیحیت بمیان می‌آید، باید بدون چون و چرا بدین نکته که تمام ادیان در نظر حکومت بدیده مساوات دیده می‌شد، اعتراف نمایم. در هر صورت، باید اعتراف کنیم که اهمیت اعلامیه «نکومیدیا» خیلی بارز بوده است. مؤرخان در این باره چنین می‌گویند: «در حقیقت و بدون مبالغه اعلامیه میلان دارای اهمیت فوق العاده زیادی میباشد، برای اینکه مؤقف غیر قانونی مسیحیت را از بین بر میدارد و آزادی مذهبی را اعلان میکند و بدین وسیله مؤقف الحاد را از نقطه نظر قانون که یگانه آیین و مذهب دولت بود تنزیل میدهد و آنرا در ردیف سایر ادیان میگذارد» (۱).

### نظریه کانستنتاین درباره کلیسا :

«کانستنتاین» برای مسیحیت بیش از آنچه برای یک دکتورین مذهبی حق قابل باشد، قابل شد. تمام حقوق و امتیازاتی که برای روحانیون و پیروان

۱ - A. Brilliantov , Emperor Constantine The Alear and the Edier of Milan ' 157 .

زندگی کنند بدون اینکه کدام ضرر و آسیبی متوجه ایشان گردد.

دو سال بعد، یعنی بعد از پیروزی «کانستنتاین» بر «مزنسیوس» و موافقه وی با «لسینیوس» «کانستنتاین» و «لسینیوس» در میلان باهم دیدن مینمایند و در آنجا یک سند بسیار جالب توجهی را نشر میکنند که آنرا بنام اعلامیه باصطلاح میلان یاد مینمایند. در این اعلامیه خاطر نشان میگردد که مردم در انتخاب مسلک و آیین خودها آزاد استند و تمام اقداماتی که بر علیه مسیحیون سر دست گرفته شده بود، ارزش خود را از دست داده است. (۱) نیز در اعلامیه دیده می شود که تمام عمارات شخصی و کلیساهایی که قبلاً از نزد مسیحیون ضبط شده بود دوباره با ایشان اعاده میگردد.

در سال (۱۸۹۱) یک عالم جرمنی موسوم به «اوسیک» (O. Seeck) این تیوری را که از نشر اعلامیه میلان ابامیورزد و عقیده دارد که حفظ «گلیرویس» در سال (۳۱۱) اعلامیه بردباری و تحمل را اعلان کرده است مورد دسترس میگذارد. برای مدت مدیدی اکثر مؤرخان از قبول این نقطه نظر ابامیورزیدنند. در سال (۱۹۱۳) شانزده صدین سالگرة اعلامیه میلان در اکثر ممالک جهان بر گزار شد و اجراءات بسیار زیادی در این موضوع بوجود آمد. در حقیقت اعلامیه میلان که در «نکر میدیا» توسط «لسینیوس» در سال (۳۱۳) اعلان گردید اعلامیه «گلیرویس» را که در سال (۳۱۱) مورد اشاعت گذاشته تائید میکند، زیرا اعلامیه اول الذکر بدرستی منصفه اجرا گذاشته نشده بود و از همان جهة اعلامیه دوم را برای تکمیل آن مورد دسترس مردمان آن سامان گذاشتند. سندی که در میلان در ماه مارچ سال (۳۱۳) توسط «کانستنتاین» و «لسینیوس» نشر گردید در حقیقت اعلامیه نبوده بلکه نامه ای بود که بحکام ولایات در آسیای صغیر و در شرق نوشته شده بود و با آنها توسط همان نامه هدایت صادر نموده بودند که بامسیحیون چگونه رفتار نمایند.

۱- متن این سند را میتوان در: (Ecclesiastical History) یوسیبوس مطالعه نمایند.

«کانستنتاین» کلیساهای زیادی در «نکو میدیا» و افریقه شمالی تعمیر شده است. بعد از دوره فرمانروایی «کانستنتاین» سه مرکز مهم مسیحیت روم با نیکشاف نهاد: مسیحیت اولیه روم، در ایتالیه، گرچه همدردی با الحاد و عنعنه برای مدتی وجود داشت. مسیحیت قسطنطنیه که بزودی در نظر مسیحیون شرق حیثیت روم دوم را پیدا کرد. و بالاخره مسیحیت بیت المقدس بعد از ویرانی بیت المقدس توسط امپراطور «قیتوس» در سال (۷۰ میلادی) و پایان نمودن «کولونی» رومی در جایش، «الیا کیتولا»، در دوران فرمانروایی امپراطور «هاردین» در قرن دوم میلادی، بیت المقدس اهمیت و ارزش خود را از دست داد. این اهمیت خود را با وجودیکه کهن ترین کلیسای مسیحی بود و نخستین مرکز تبلیغات مسیحیت بوده، از دست داده است. بیت المقدس مسیحی سراز نو در دوران «کانستنتاین» جان گرفت. از نقطه نظر سیاست «سیزاریا» مرکز آن ولایت بودنه «الیا» و کلیساهاییکه در این دوره در سه مرکز ساختمان گردیده بود، بهترین و بارزترین سمبول و نشانه پیروزی کلیسای مسیح بر روی زمین بشمار میرفت. این کلیسا با سرعت سرسام آوری حیثیت کلیسای دولتی را پیدا کرد.

### ارنپنیم و کونسل نگامی :

در اثر شرایط جدیدی که در بخش اول سده چهارم بوجود آمده بود، کلیسا خیلی فعال گردیده بود، مخصوصاً در موضوع نصوص. در سده چهارم مسایل نصوص نه تنها دماغ و فکر اشخاص انفرادی را بسوی خود جلب کرده و مصروف نگه میداشت بلکه گروپها و دسته های مردم را شدیداً متأثر نموده بود.

در سده چهارم کونسل های بصورت مسلسل و پیهم انعقاد میگردد و مسایل مورد مناقشه را از راه همین کونسل ها حل و فصل مینمودند. لیکن در این نهضت یک عنصر جدیدی در رابطه بین کایسا و دولت وجود داشت که برای آینده تاریخ روابط بین قوای روحی و دنیوی دارای اهمیت فوق العاده زیادی بوده است. با آغاز دوره «کانستنتاین بزرگ»، دولت در مناقشات مذهبی سهم میگرفت

الحاد داده میشد روحانیون مسیحی نیز از همان امتیازات و حقوق بهره مند بود. این روحانیون از مالیات دولتی و از کارهای اداری و دولتی معاف بودند زیرا انجام وظایف دولتی آنها را از انجام امور مذهبی باز میداشت. هر کس حق داشت جایداد خود را برای کلیسا واگذارد و از حقوق میراث بهره مند گردد. پس توأم با اعلامیه آزادی مذهبی، جماعات مسیحی حیثیت یک موجودیت قانونی را پیدا کردند و از نگاه قانون، مسیحیون تماماً یک مؤقف جدیدی را پیدا نمودند.

امتیازات مهمی را مورد دسترس محکمه مسیحیون گذاشتند در اواخر دوره فرمانروائی «کانستنتاین» به محکمه مذهبی مسیحیون حقوق بیشتری قایل گردیده و بدان توسعه دادند.

در عین زمان کلیسا از رهگذر تحف و هدیه خیالیها متسول گردید و مسیحیون را مجبور نمی ساختند تا در اعیاد اهل شرك و الحاد شرکت نمایند. در عین زمان نفوذ مسیحیت در کالبد قانون جزا روح اعتدال را دمید.

بر علاوه تمام گفته های بالا نام «کانستنتاین» با اعمار و آبادانی کلیساها در سرتاسر امپراطوری محشور گردیده است. «بسیلیکای سنت پتر و لاترن» در روم را به «کانستنتاین» نسبت میدهند. «کانستنتاین» مخصوصاً به فلسطین علاقه و دلچسپی نشان میداد و علت آنهم این بود که مادرش، «هنینام»، «صلیب حقیقی» مسیح را در آنجا یافته بود. «کانستنتاین» در بیت المقدس در جاییکه مسیح دفن شده است، کلیسای مقدسی را دست عمران و آبادی سپردند و بر «مونت اولپو» کلیسای عروج (صعود) مسیح را بنیاد گذاشتند و در بتلهم کلیسائی که در آنجا «مسکن و ماوا» مسیح بود، تعمیر و آباد کرد. در مرکز و پایتخت جدید امپراطوری یعنی در قسطنطنیه و اطراف و اکناف آن «کانستنتاین» کلیساهای زیادی را تعمیر کرد و خیلی امکان دارد که اساس کلیسای «سنت سوفیه» را که توسط جانشین وی «کانستنتیوس» تکمیل گردید، «کانستنتاین» گذاشته باشد. در دوران



خویش فلاسفه را مثال آورده بود که نقاط نظر آنها با وجودیکه باهم مخالف می‌باشد در زیر خصبای صلح و صفا زندگی می‌کنند.

«کانستتاین» در نامه خویش علاوه کرده می‌گوید که موافقه بین ایشان کار بس سهل می‌باشد زیرا هر دو آنها بحضرت مسیح عقیده دارند. نیز در نامه خویش «کانستتاین» خواهش می‌کند که آندو اسقف از در مصالحه پیش آمده و بگذارند که امپراطوری نفسی به آرام کشیده و روز و شب خود را با مسرت سپری نماید.

این نامه را «کانستتاین» بدست اسقف «هرسیوس» اسپانیوی که در نزد «کانستتاین» بسیار مقرب بود، فرستاد. این پیام نامه را با خود اسکندر به بردو در آنجا تحقیقات مفصلی نمود و بعد نزد «کانستتاین» شد و راجع به اهمیت نهضت «ارین» بدو اطلاع مفصلی داد و بعد ازین اطلاعیه بود که «کانستتاین» فیصله کرد تا کونسل را تشکیل دهد.

نخستین کونسل عمومی توسط اعلامیه‌های امپراطوری در شهر «بتینین، نکائی» اجتماع نموده، گرد هم جمع شدند. و تعداد کسانی که در این کونسل سهم گرفته بودند، معلوم نیست. و تعداد روحانیون نکائی، علی‌الاکثر، به (۳۱۸) تخمین زده شده است. و اکثر آنها اسقف‌هایی بودند که در بخش شرقی امپراطوری بودند و باش داشتند. اسقف سالخورده و معمر روم عوض خود دو نفر کاره‌ندان کلیسا را فرستاد. در بین دیگر مسائل که کونسل سردست گرفتند، مسئله «ارین» را نیز که خیلی مهم می‌پنداشتند سردست گرفتند. شخص امپراطور ریاست کونسل را بعهده گرفت و حتی بعضی اوقات رشته مناقشات و مباحثات را در دست می‌گرفت و ریکار د مباحثات نکائی باقی نمانده و بعض اوقات راجع باینکه ریکار د نوشته و تحریری بکلم وجود نداشته، اظهار شک و تردید می‌گردد. اطلاعاتیکه درباره کونسل مزبور مورد دسترس ما گذاشته شده یا از طریق آثار آنهایی می‌باشد که در کونسل سهم گرفته بودند و یا از رهگذر نوشته‌های مؤرخین می‌باشد. رقیب بسیار ماهر و تر دست «اریوس» همانا اسقف بزرگ کلیسای اسکندریه که موسوم به «اتنیسوس» (Athanasius) بود، بوده است. بعد از مباحثات با حرارت،

و طوریکه آنرا مناسب میدانست هدایت و رهنمائی میکرد. در بساموارد، مفاد دولت با منافع کلیسا همخوانی نمیبود و در روابط آن دو تضاد واقع میگردد. برای قرون متمادی مرکز فرهنگ شرق شهر اسکندریه مصر بود که در آنجا فعالیت های منورین و روشنفکران بصورت حیرت انگیزی سرو سامان داده میشد. اسکندریه مصر، به عقیده پروفیسر «سپاسکی»، در جهان مسیحیت شهرت کلیسای فلسفی را که هرگز از تحقیقات و تتبعات مسایل مذهبی و ساینس احساس خستگی نمیکرد، پیدا کرد گرچه یکی از کارمندان اسکندریه، «اریوس»، بود که بنام وی یکی از مهم ترین تعلیمات «انحرافی» دوره «کانستنتین» شهرت یافت اما در حقیقت دکتورین مزبور در نیمه دوم سده سوم در سوریه پای بعصره گذاشته بود. در سوریه یکی از دانشمندان ترین مردان عصر و زمان خویش «اوشین» مدرسه علوم دینی تفسیر را تأسیس کرد. این مدرسه، به عقیده «اهارنیک» پرستار خانه دکتورین «ارین» بود و «اوشین» که در راس این مدرسه قرار گرفته بود «اریوس» قبل از «اریوس» بوده است.

«اریوس» عقیده داشت که فرزند خدا، یک موجود مخلوقی میباشد. و این مفکر را اساس انحراف و ارتداد «ارین» رامی سازد. خارج قلمرو و محیط نفوذ مصر، «ایوسیبوس» اسقف «سزاریا» و «ایوسیبوس» اسقف «نکومیدیا» از مکتور «اریوس» طرفداری کردند درین فرصت احساسات در همه جا بغلیان آمده بود. با وجودیکه اریوس طرفداران زیادی داشت اما اسقف اسکندریه که به «الکزاندر» معروف بود، او را در ردیف اهل کلیسا نپذیرفت. مجاهدتهای محلی که در راه خنثی ساختن اضطراب های کلیسا بخرج داده شد، بجای نکشید. «کانستنتین» که در این فرصت «لسینیوس» را شکست داده بود و بیگانه امپراطور بحساب میرفت در سال (۳۲۴) «نکومیدیا» رفت و در آنجا شکایات چندی از پیروان و مخالفان «اریوس» شنید. چون «کانستنتین» آرزو داشت که در امپراطوری وی صلح فرمانروائی کند، لذا نامه ای برای آندو اسقف، «اریوس» و «الکزاندر»، فرستاد و اصرار نمود که باید آندو از راه مصالحه مسائل خود در احل و فصل نمایند. «کانستنتین» در نامه

«ارنیسم» در دربار نفوذ و راه پیدا کرد و با گذشت هر سال بر توسعه و استحکام آن مدرسه در بخش شرق امپراطوری افزوده میشد؛ تاریخ نفوذ و سلطه «ارنیسم» در آن ایام در اثر قلت مآخذ و منابع بیخوبی معلوم نیست.

«کانستتاین» تا سال اخیر حیات خود در حال الحاد باقیمانده بود؛ و فقط در بستر مرگش توسط اسقف «یوسیپوس» نگو مید یا بحیث یک پیرو و سالک «ارنیسم» معرفی گردید.

«کانستتاین» پسران خود را پیرو آیین مسیح نمود.

### اساس و تہذیب قسطنطنیہ

پدیده مهم دیگر دوران فرمانروائی «کانستتاین» همانا تہذیب گذاری مرکز جدید بر ساحل اروپائی «باسفورس» میباشد.

از دیرباز و بسیار پیش از «کانستتاین» قداماً از مؤلف و موقعیت و سوق الجیشی و تجارتی «بایزنتم» آنگاه بودند و میدانستند که این مرکز در سرحد اروپا و آسیا واقع بوده و بر دو بحر که عبارت از بحر سیاه و مدیترانہ باشد، حاکیمت دارد. این مرکز بمنابع عمده فرهنگی باستانی نزدیک بود. اگر از روی منابع قضایوت کنیم در نیمه اول سده هفتم ق. م. میکارها کولونی «رابنام» کلسیدون بر ساحل آسیایی جنرب «باسفور» بنیاد گذاشتند و این فقط نقطه مقابل جای بود که چند سال بعد در آنجا قسطنطنیہ آبادان گردید. چند سال بعد از تأسیس این «کولونی» یگنسته «میگار کولونی» دیگر برادر ساحل اروپائی جنوب باسفورس «بایزنتم» بنام یکی از لشکر کشی های سر کرده میگار که سر کرده آنها «بیرانس» نام داشته، تأسیس کردند. تفرق و برتری اینکه «بایزنتم» بر کلسیدون (Chalcedon) داشت بر همه مردمان جهان باستان روشن و آفتابی بود مشورخ ویرنازی سده پنجم ق. م.

«هرودت» از زبان یک جنرال پارسی که «مگبزوس» (Magabazus) میگوید؛ وقتیکه جنرال «مگبزوس» وارد «بایزنتم» میگردد، مردمان کلسیدون را کور میداند زیرا آنها از بین دو محل و جای، محل خرابتر را برای آبادانی کولونی خود اختیار کرده بودند. عنعنہ رومی بعدتر بشمول سترابون و مؤرخین رومی این گفته جنرال مزبور را با تعدیل کمتری در مورد

ارتداد، «اریوس» را محکوم نمودند، و مسیح را بحیث فرزند خداوند شناختند بعد از این قطع نامه «اریوس» را تبعید نمودند و با اصطلاح «نظر بند» کردند. یکی از بهترین مقام صالحه در باره «ارنیسم» چنین مینویسد: «ارنیسم» به مجرد دیکه کو نسل دایر گردید شاهد نا کامی را در آغوش کشید و وقتیکه کو نسل پایان یافت «ارنیسم» دیگر در جهان مسیحیت مد رسه نبود که رول بارزی را بازی کند. «کانستنتاین» در باره نتیجه کو نسل چنین مینگارد: «شیطان دیگر نمیتواند بر ما غلبه زند زیرا تمام پلانها ایکه او علیه ما طرح نموده بود از اساس دست بر بادی و تپاهی داده شد. «اما طوریکه مشاهده می شود واقعیت مطابق آراء و نظریات «کانستنتاین» کار نکرد؛ کو نسل نکائی نه تنها نتوانست که بمفکوره «اریوس» (ارنیسم) پایان دهد بلکه باعث بوجود آوردن بسا نهضت های دیگر که با مدرسه «اریوس» شباهت داشت گردید و اشکال و پیچیدگی های زیادی را بوجود آورد. و حتی بعقیده خود «کانستنتاین» تحولات جدید بطرفداری طرز تفکر «اریوس» بوجود آمد. چندی سال بعد از انعقاد کو نسل، «اریوس» و پیروان بسیار صمیمی او را از تبعید باز خواندند، لیکن در این فرصت مرگت دامنگیر «اریوس» شد و از احیا و تأسیس نظریه وی تا حد زیادی جلو گیری نمود.

اما در باره «کانستنتاین» آنقدر گفته میتوانیم که وی در زمانیکه سعی میکرد تا مسأله «اریوس» را حل نماید در باره مؤلف مذهبی شرق معلومات نداشت؛ و نمیتوانست که احساسات همگانی از طرز تفکر «اریوس» طرفدار میباشد. این رهبر در غرب تربیه شده بود و زیر نفوذ و تأثیر معاشران خریش از قبیل اسقف «هوسیوس» و غیره بود و بدین علت بطرفداری مفکوره ضد «اریوس» قیام کرد. این جاننداری وی برای جهان شرق هیچ سود و مفادی را در بر نداشت. اما وقتیکه «کانستنتاین» فهمید که مفکوره «اریوس» از اکثریت کلیسا نمایندگی میکند و توده های وسیع مردم در جهان شرق یار و مددگار روش فکری «اریوس» میباشد، فوراً مفکوره خود را نسبت به «ارنیسم» تغییر داده و آنرا با جبین گشاده و آغوش باز استقبال کرد. در سالهای اخیر فرمانروائی «کانستنتاین»

چون عروسی که در دست مشاطه زینت شود، تزئین داد.

وقتی که «کانستنتاین» فیصله کرد تا مرکز و پایتخت جدیدی را برای خویش ایجاد نماید، فوراً بیزانس را انتخاب نکرد.

«کانستنتاین» برای مدتی فکر میگرداند تا «نیوس» را که جای تولد وی بود بحیث مرکز جدید خویش انتخاب کند وی «سرونیکا» (سرفیه) و «تسیلونیکا» را نیز برای مرکز جدید خویش مد نظر داشت. «ترای» مخصوصاً توجه امپراطور را بسوی خود جلب میکرد و قرار روایت عنعنه خود امپراطور بدانجا میروید تا حدود شهر جدید خویش را تعیین کند اما بعد از آن دروازه های شهر دست آبادانی و عمران داده میشود، «کانستنتاین» خداوند را در خواب می بیند و با امپراطور هدایت میدهد تا جای دیگری را برای شهر جدید خود انتخاب کند. «کانستنتاین» ازین شهر صرف نظر میکند و بصورت قطعی «بایزنتم» برای احداث شهر جدید التأسیس خویش انتخاب مینماید. حتی یک قرن بعد تر که مسافری از نزدیک سواحل «ترای» میگذرد ساختمان شهر ناتمام شده «کانستنتاین» را مینگرند.

«بایزنتم»، که هنوز از ضربت خرابی های «سپتیموس سیوریوس» با اصطلاح «قدر است» نکرده بود. بصورت یک دهکده ای بود که فقط یک بخش راس را که بطرف بحر مرمره توسعه یافته بود. در بر گرفته بود. در سال (۳۲۴) میلادی «کانستنتاین» مسأله تهداب گذاری مرکز جدید خود را فیصله کرد و در سال (۳۲۵) عمران عمارات عمده را شروع نمود. مواد ساختمان از همه جا تهیه گردید. یادگار های دوره الحاد روم، آتن، اسکندریه و سایر جاها برای زیبائی و قشنگی شهر بکار بسته شد. چهل هزار عساکر «گوت» در ساختمان عمارات جدید سهم گرفتند. امتیازات بسیار زیاد تجار تی و مالیه باین شهر داده شد تا بدان و مدینه مرده ان زیادی را بسوی مرکز جدید جلب نماید. در بهار سال (۳۳۰) میلادی کار ساختمان مرکز جدید باندازه پیشرفت کرد که «کانستنتاین» رسماً شهر را بحیث مرکز امپراطوری اعلان کرد.

«پاتین اپو او» که در پاسخ مسأله «میگار» که در کجا شهر را بنیاد گذارد چنین اظهار میکند: باید شهر را در مقابل سرزمین کورها تأسیس نموده دست آبادانی و عمران سپرد. باینترم رول بس بارزی را در دوره جنگهای یونان و پارس و عصر فلیپ مقدونیه بازی کرد. مؤرخ یونانی سده دوم ق. م. «پولیبیوس» مؤلف اقتصادی و سیاسی «باینترم» (بیزانس) را تحلیل و تجزیه کرده است. این مؤرخ در حالی که از اهمیت روابط بازرگانی بین یونان و شهرها ای که در کرانه و امتداد بحر سیاه واقع گردیده مطلع است. مینویسد که بدون رضایت باشندگان «باینترم» (بیزانس) یک کشتی بازرگانی نمیتواند بحر سیاه را ترک گفته و بدر آنجا داخل شود و از همین رهگذر مردمان بیزانس بر تمام مواد و تولیدات «پانتوس» کنترل خود را قایم کرده است.

وقتی که روم. رژیم و سیستم جمهوری را ترک داد. امپراطورها بیش از همه وقت در این آرزو و امید بودند تا مرکز و هسته جمهوری را خرابان را که روم برآورد. ترک داده و در شرق چنین یک مرکزی را بوجود آورند. قرار عقیده مؤرخ رومی «سپتیمیوس» (Suetonius) «جولس سیزار» اراده داشت تا روم را بقصد اسکندریه و یا «الیون» (ترای سابق) ترک کند.

در قرنهای اول میلادی امپراطورها. علی الاکثر. روم را برای مدت مدیدی که غرض آن اشکرکشی و پیام افرت در امپراطوری بود. ترک میندادند. در او اخر سده دوم ضربت سنگین و هشت زای حوالهت پیکر بیزانس گردید: وقتی که «سپتیمیوس» (Septimius) رقیب و حریف خود «سپتیمیوس نیگر» را که از طرف بیزانس پشتیبانی میشد، شکست داد. شهر قسطنطنیه را دست غارت و چپاول دادند و حتی میتوان گفت که تقریباً آن شهر را ویران کردند. در عین زمان دلقریبها و زیبانی جهان شرقی امپراطورها را بسوی خود جالب میکرد.

«دیو کلتین» (۲۸۴-۳۰۵) زندگی را در آسیای صغیر ترجیح میداد و دوست داشت در شهر «قبینین» «نکو میدیا» زندگی کند. «دیو کلتین» این شهر را با تأسیسات جدیدی

«بحر سیاه»، «اژه» و مدیترانه بود یا بعبارت دیگر سمت میانجی آسیا و اروپا را حراز کرده بود. در نظر گسسه فرهنگ قسطنطنیه نزدیک مراکز مهم فرهنگی جهان «هلنیک» واقع گردیده بود و تحت نفوذ مسیحیت با مرکز فرهنگ مسیحیت یونان و روم و یا بیزانس گردید.

وقتیکه در اوراق تاریخ دوره «کانستنتین» خیره می شویم با کمال وضاحت مینگریم که قسطنطنیه مرکز سیاسی، مذهبی، اقتصادی و فرهنگی امپراطوری روم گردیده بود.

### اصلاحات دیو کلتین و کانستنتین:

یکی از اصلاحات «کانستنتین» و «دیو کلتین» همانا تمرکز قدرت، بوجود آوردن بوروکراسی دامنه دار و وسیع و جدائی بین قدرت نظامی و ملکی بوده است. این اصلاحات اخیر جدید و غیر مترقبه نبوده است. امپراطوری روم از زمان «اوگوستوس» تمایل بسوی تمرکز قدرت نشان میداد. روم از یکطرف مناطق و حوزه های جدید شرق «هلنیکی» را در تصرف خود در آورد و از طرف دیگر رسوم و عادات زنده و مفکوره های «هلنیک» سر زمین تازه بدست آورده را بودیعت میگیرد. خصوصیات متمایز دولیکه بر خرابه ها و ویرانه های امپراطوری اسکندر مقدونی، سلیکود سوریه و بطایموسیان مصر بنیادگذاری شده بود. از قدرت شاهان «قدسی مقام» نمایندگی میکرد و این سیطره و قدرت شاهی مخصراً باشکال معین و مشخصی در مصر تثبیت گردیده بود. در نظر مصریها «اوگوستوس» و جانشینان وی مانند بطایموسیان در مصر قدرت و نیروی فوق العاده داشتند. این مفکوره بر خلاف مفکوره قدرت روم بود، زیرا این مفکوره سعی و مجاهدت بخرچ میداد تا بین مؤسسات جمهوری روم و اشکال جدید قدرت دواتی که در حال رشد و نمو بود، مصالحه نماید. نفوذ سیاسی «هلنیک شرقی» بتدریج پرنسپ اصلی قدرت روم را تغیر داد و دیده شد که قدرت روم شرق و مفکوره های قدرت امپراطوری را بر سایر مفکوره ها رجحان

اعلان شهر مزبور بحیث مرکز جدید در ماه می سال (۳۳۰) میلادی صورت گرفت و برای  
چهل روز مراسم جشن بر گزار گردید. و در همین سال قسطنطنیه مسیحی بر «بایزنتیم»  
الحاد تحمیل گردید.

گرچه بمشکل میتوان مساحت شهر را در عصر «کانستنتاین» تعیین کرد، اما اینقدر میتوان  
گفت که این شهر بمراتب از شهر «بایزنتیم سابق» بزرگتر بوده است.

احصائیه صحیح باشندگان قسطنطنیه در سده چهارم مورد دسترس نیست و از روی  
تخمین میتوان گفت که تعداد آن به (۲۰۰۰۰۰۰) بالغ میگردد. «کانستنتاین» برای اینکه  
از تجاوز دشمن از راه خشکه آسوده خاطر باشد دیواری که از «گولدن هارن» تا  
دریای «مرمره» امتداد داشت، دست عمر آن سپرده شد.

چند سال بعد «بایزنتیم باستانی» مرکز یک امپراتوری خیالی و سیعی گردید که آنرا  
شهر «کانستنتاین» یا «قسطنطنیه» میگفتند. قسطنطنیه سیستم شهری روم را قبول کرده  
و بچهارده ناحیه تقسیم شد که از آن جمله دو ناحیه آن خارج دیوار شهر واقع شده  
بود. از تمام یادگارهای عصر «کانستنتاین» تقریباً هیچکدام تا امروز باقی نمانده است.  
در صورت کلیسای «سنت ایرین» (Irene) که دو مرتبه در دوره «جستین» ولید سوم  
تعمیر گردیده بود و از یادگار زمان و عصر «کانستنتاین» میباشد تا امروز باقی مانده  
است. ستون کسوجک و مارمانند معروف دینی (قرن پنجم قبل از میلاد) که توسط  
«کانستنتاین» بمرکز جدید نقل داده و در دیود روم گذاشته شد تا امروز عطف توجه  
میکند. این ستون تا یک اندازه آسیب برداشته است.

انتخاب این شهر جدید بصارت و نبوغ «کانستنتاین» را در مسایل اقتصادی و  
فرهنگی با تمام معنی کلمه نشان میدهد. از نگاه سیاست قسطنطنیه چنان موقعیتی  
داشت که در برابر دشمنان خارجی مقاومت نماید؛ و از راه بحر غلبه بر آن شهر  
خیلی دشوار و تقریباً امکان ناپذیر بوده است؛ و از راه خشکه در سایه امن و امان  
دیواری زندانی میکرد. از نقطه نظر اقتصاد، قسطنطنیه کلید بازارهای بازرگانی



# نقد و نظر

تهران - ایران

۲ - ۵ - ۴۵

بناغلی پوهنیار محمد حسین راضی

مدیرمسئول مجله دو ماهیانه «ادب»

پوهنځی ادبیات - کابل

پس از عرض و سلام استدعا دارم: اگر صلاح بدانید، نظریه اینجانب را در باره «سرگذشت حرف ذال» که با پیوست تقدیم میگردد در مجله گرامی خود چاپ و منتشر بفرمائید. با احترامات فایده.

«علی اکبر جعفری»

## سرگذشت حرف «ذال»

سرگذشت حرف «ذال» نوشته بناغلی پوهاند دکتور احمد جاوید که در مجله وزین «ادب» شماره ۵ - ۶ سال ۱۳۴۴ بچاپ رسیده بسیار جالب و محققانه است و طرز استدلال نویسنده گرامی بسیار خوب ولی در نظر اینجانب نتایجی که گرفته

نگارنده مسئول ادب وقتی مضمون بناغلی جعفری را به پوهاند دکتور جاوید که نویسنده مضمون «سرگذشت حرف ذال» می باشد نشان داد ایشان باعلاقه تمام مقاله مذکور را خواندند و باحوصله فرائضی که خاصه دانشمندان است در حاشیه مضمون و وافقه خویش را در قسمت نشر مضمون انتقادی بناغلی جعفری چنین ابراز داشتند: «مقاله آقای جعفری که مبنای علمی دارد قابل نشر است البته پس از چاپ و نشر اینجانب در مقام عرض جواب خواهم برآمد»

(دکتور احمد جاوید)